

مختصری از زندگی نامه استاد صارم الدین صادق وزیر



نام استاد صارم الدین صادق وزیر بعنوان مبارزی آزادیخواه و آشتی ناپذیر ، برای ملت کرد بویژه در کردستان ایران و عمدتا در میان محافل سیاسی و شخصیتها و جمعیت های آزادیخواه و دمکراتیک ایران در حافظه تاریخ نیم قرن گذشته تثبیت گردیده است و همین امر موجب احترام و جایگاه ویژه ای است که به حق از آن برخوردار است .

این شخصیت محترم و محبوب ، درستکار و متعهد ، درست حق و قدا ، سیاستمدار ، قاضی و وکیل دادگستری ، نقش بسیار موثر و چشمگیری در هدایت مبارزات خلقهای ایران علیه حکومتهای خودکامه پهلوی و اخوندی ایفا نمودند .

مدتهای پیش بهمراه تنی چند از دوستان تلاش کردیم ، در زمینه کارهای تحقیقاتی خود گفتگویی با ایشان داشته باشیم ، به دلایلی استاد ارجمند این امر را به زمانی دیگر موکول فرمودند .

پس از چاپ کتاب " دفاع از 2 شخصیت برجسته کرد ، زنده یاران قاضی محمد و احسان نوری پادشا " استاد مرحمت فرمودند و پخش تعدادی از کتاب مزبور را به من سپردند و با استقبال گرم هموطنان کرد و غیر کرد ، در خارج و داخل ایران رو برو گردید . بسیاری از جوانان کردمایل به آگاهی بیشتر از شرح حال ایشان بودند ، حیفم آمد از زبان و باقلم خود ایشان هر چند مختصر باشد ، به این درخواستها جواب داده نشود . اخیرا موفق به اخذ زندگی نامه ایشان گردیدم ، این نوشته گوشه هایی از زندگی این استاد گرانمایه را بیان می کند .

(«تاریخ تولد واقعی من 12 خردادماه 1300 است . ولی وقتی که می‌خواستم وارد خدمت قضائی شوم ناگزیر دادخواست کبرسن به دادگاه دادم و در نتیجه در شناسنامه من تاریخ تولد اول فروردین ماه 1299 خورشیدی قید گردیده است . تحصیلات ابتدائی راتاپایان کلاس چهارم ابتدائی در دبستان بدر و از کلاس پنجم ابتدائی تا پایان کلاس پنجم متوسطه در دبیرستان شاهپور سنندج سپری کردم و چون در آن زمان در سنندج کلاس ششم متوسطه وجود داشت ناگزیر به تبریز رفتم و کلاس ششم متوسطه را در دبیرستان فردوسی تبریز به پایان بردم و دیپلم متوسطه را در رشته علمی دریافت کردم .

به مناسبت حوادث سوم شهریور 1320 تحصیلات دانشگاهیم دستخوش وقفه شد و لذا یکسال به شغل دبیری در دبیرستانهای سنندج اشتغال داشتم و سپس در کنکور دانشکده حقوق شرکت کردم و موفق شدم . رشته قضائی آن دانشکده را با موفقیت به پایان بردم و پس از چندماه وارد خدمت قضائی شدم . سمت‌های قضائیم به ترتیب : دادیاری دادرسی تهران ، مسئول دایره اجرای احکام دادرسی تهران ، بازپرسی تهران ، دادیاری دادرسی دیوان کیفر ، بازپرسی دادرسی دیوان کیفر بود که در این سمت به مناسبت شرکت در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در مهاباد منتظر خدمت شدم . بعداً مجدداً از طرف وزیر وقت دادگستری به خدمت دعوت شدم و سرانجام تا کودتای 28 مرداد در سمت دادیاری دادرسی استان مرکز انجام وظیفه کردم و پس از کودتا به فاصله چند روز بازداشت شدم .

در دوره خدمت قضائی ماموریت‌های عدیده داشتم از جمله با سمت بازرس ، بازرسی کل کشور و نخست وزیری ، عضویت هیئتی را داشتم که ماموریت بازرسی در وزارت پیشه و هنر و بانک صنعتی را عهده‌دار بود و پرونده اتهامی قوام السلطنه نخست وزیر سابق را این هیئت تهیه و به مجلس شورای ملی احواله کرد .

در دوره خدمت قضائی از فعالیت اجتماعی غافل نبودم و جزو هیئت موسس جمعیت قضات و کارمندان دادگستری بودم که چهارصد نفر قاضی و کارمندان اداری عضو جمعیت بودند . از طرف مجمع عمومی به عضویت هیات مدیره انتخاب شدم و تا پایان عمر جمعیت ، یعنی 28 مرداد 1332 این سمت را حفظ کردم و در ضمن مسئول و سر دبیر روزنامه ارگان جمعیت قضات و کارمندان دادگستری بودم . این جمعیت در جهت استقلال قضات و دفاع از شئون قضائی مصدر خدمات مهمی بود .

در سال 1325 همراه جمعی از هم ولایتیها ، جمعیت کردستانیهارا در تهران تاسیس کردیم که متأسفانه به مناسبت فضای سیاسی خاص آن دوران عمر بسیار کوتاهی داشت .

در سال 1328 عضویت حزب توده را پذیرفتم و در حوزه مخفی اندر مخفی شرکت می‌کردم . در سال 1329 جمعیت ملی مبارزه با استعمار تاسیس شد . من جزو اعضای موسس جمعیت بودم و در مجمع عمومی به عضویت شورای مرکزی و هیات مدیره جمعیت انتخاب شدم . از طرف هیات مدیره جمعیت عهده‌دار سمت سر دبیری روزنامه "شهباز" بودم و تا پایان سال 1331 این سمت را تصدی می‌کردم .

در سال 1329 جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران تشکیل گردید ، من عضو شورای مرکزی این جمعیت بودم . در سال 1331 در جنب کمیته مرکزی حزب توده ایران ، کمیته‌ای بنام "کمیته اذ ربایجان و کردستان(کاک)" تشکیل گردید که مرکب از سه نفر بود : دکتر حسین جودت مسئول این کمیته بود که البته عضویت هیات اجرائیه حزب توده ایران را نیز داشت ، من یکی از اعضای این کمیته و مسئول امور کردستان بودم .

پس از کودتای 28 مرداد بفاصله چند روز بازداشت شدم . جزو نخستین گروه از زندانیان سیاسی بودم که به قلعه فلك الافلاك تبعیدگردیدیم . شرایط دشوار و غیر انسانی حاکم بر زندانیان فلك الافلاك بسیار دلخراش بود ، پس از چندی باز جزو نخستین زندانیانی بودم که به جزیره خارک تبعیدشدیم . در این جزیره در شرایط بسیار سختی هم تبعیدی و هم زندانی و هم مشمول مقررات سربازخانه بودیم . در تمام این ماهها باستناد ماده پنج قانون حکومت نظامی بازداشت بودم و نه تحقیقی از من شده بود و نه اتهامی تفهیم گردیده بود ، تا اینکه مجدداً به تهران عودت داده شدم و از طرف دادرسی ارتش به اتهام براندازی سلطنت بازداشت شدم و پس از مدتی که در جنب فرمانداری نظامی بازداشت بودم به زندان لشکر 2 زرهی منتقل گردیدم .

قریب نه ماه در زندان لشکر 2 زرهی بودم و سپس به زندان انفرادی در عشرت آباد منتقل شدم . در مدت چهارده ماه در زندان انفرادی بدون ملاقات و هواخوری و بدون حق استفاده از غذای شخصی و حتی بدون داشتن يك قوری برای تهیه چای در شرایط بسیار دشوار و غیر قابل تحمل بسر بردم که نتیجتاً به سختی مریض شدم و ناچار یکماه در بیمارستان پهلوی ارتش تحت معالجه قرار گرفتم . در طول چهارده ماه زندان انفرادی چندبار شبانه به لشکر 2 زرهی نزد باز پرس لشکر 2 زرهی برده شدم که که ساعتها در هوای سرد تحت بازجویی بودم . پس از انقضای این چهارده ماه مجدداً برای محاکمه به زندان لشکر 2 زرهی انتقال یافتم و سرانجام در دادگاه نظامی که در سربازخانه حشمتیه تشکیل می‌شد ، در شرایطی که وقت مطالعه و مراجعه به پرونده اتهامی را نداشتم و برای چهار نفر زندانی فقط دو ساعت وقت مراجعه به پرونده داده بودند ، ناگزیر به دفاع از کلیات پرداختم و اتهام را مردود ، اعلام کردم و در عین حال دفاع از استقلال و حق حاکمیت ملی را آشکارا ستودم و به آن افتخار کردم ، بالنتیجه به اعدام محکوم شدم . پس از چندماه در شرایط دیگری به دادگاه تجدید نظر نظامی رفتم و در آن دادگاه نیز دفاع اصولی را تجدید و تأیید کردم که به حبس ابد محکوم شدم و برای تحمل زندان ابد به زندان قصر تحویل شدم . در این زندان ابتدا به بند چهار زندان شماره يك و سپس به زندان شماره 3 برده شدم و سرانجام رئیس کمیسیون عضو وزارت دادگستری که از دوستان نزدیک من بود ، در برابر موافقت با عضو چندسرهنگ ارتش که مورد درخواست دادستان ارتش بود ، موافقت او را با بخشودگی مجازات من اخذ و پس از چهار سال و اندی از زندان آزاد شدم .

پس از آزادی می‌بایستی زندگی تازه‌ای پایه‌ریزی کنم . برای گرفتن جواز وکالت دادگستری مدتها تلاش کردم . کانون وکلای مرکز از دادن جواز خوداری کرد ! ناگزیر از کانون وکلای فارس جواز وکالت گرفتم ولی در تهران به کار پرداختم . به این علت تحت تعقیب انتظامی قرار گرفتم . دادگاه انتظامی کانون وکلای فارس حکم برائت مرا صادر کرد . اما باز دست بردار نبودند ، پرونده مرا به محکمه عالی انتظامی قضات کشاندند ! این محکمه حکم برائت را تایید و تنفیذ کرد . با دستاویز مضحکی با همدستی وزیر وقت دادگستری و رئیس کانون وکلای مرکز پرونده مرا به هیات عمومی دیوان کشور بردند که در این تلاش نیز ناکام ماندند و هیات عمومی دیوان کشور تقاضای وزیر و رئیس کانون وکلای مرکز را مردود اعلام کرد . در آخرین انتخابات کانون وکلای مرکز کاندیداشدم و با آرای درخور توجهی به عضویت اصلی هیات مدیره کانون ، انتخاب شدم . از طرف هیات مدیره باتفاق ارا بعنوان بازرس اول هیات مدیره انتخاب شدم و تا خروج از ایران هر دو سمت را دارا بودم .

در سال 1356 جزو وکلای قضاتی بودم که طی نامه سرگشاده به شاه ، اجرای قانون اساسی و متمم آنرا تقاضا کردند و خواستار فضای باز سیاسی شدند . در همین سال جزو موسسین جمعیت حقوقدانان ایران بودم این جمعیت نقش بسیار چشمگیری در مبارزات از ادیخواهانه ملت ایران ایفا کرد . در دو مجمعی که این جمعیت بعنوان مجمع عمومی برگزار کرد ، بعنوان عضو شورای مرکزی و هیات مدیره انتخاب شدم و تا خروج از ایران این سمت هارا عهده‌دار بودم .

در سال 1357 جزو هیات موسس جبهه دمکراتیک ایران بودم و به عضویت هیات مدیره این جبهه برگزیده شدم . در همین سال جمعیت کردهای مقیم مرکز را باتفاق گروهی از مبارزان سیاسی کرد تشکیل دادیم که من سمت سخنگوی آنرا تا خروج از ایران داشتم و روزنامه " بروسکه " را بعنوان ناشر افکار این جمعیت انتشار دادم . مدیریت و سردبیری این نشریه را نیز به عهده داشتم . پس از تغییر رژیم در تاسیس هیات نمایندگی خلق کرد نقش اساسی را ایفا کردم و برای تحقق اتحاد و اتفاق احزاب و سازمانهای کردی تلاش کردم .

در سال 1357 باتفاق عده‌ای از کادر ها و نویسندگان نشریه هفتگی " صدای معاصر " را انتشار دادیم . از طرف هیات تحریریه این نشریه به سمت سردبیر نشریه انتخاب شدم .

در نوروز سال 1358 به درخواست وزیر کشور ، همراه اوبه سنندج رفتیم و به جنگ سنندج پایان دادیم . ابتکار پیشنهاد تشکیل شورای شهر و تفویض اداره امور شهر به این شورابامن بود و تهیه متن موافقت نامه هیات اعزامی از مرکز به زعامت آیه‌الله طالقانی ، بانمایندگان احزاب سیاسی کردستان بامن بود و همچنین آئین‌نامه انتخابات شورای شهر و اختیارات انرا من تهیه کردم . در آخرین روز سال 1358 برای معالجه از ایران خارج شدم و بر اثر حوادثی که در بهار همین سال در کردستان روی داد ، دیگر امکان

مراجعت به ایران میسر نبود و از همان اوان در مهاجرت ناخواسته در سوئیس به سر می‌برم . «

////////////////////////////////////

////////////////////////////////////

////////////////////////////////////